

تردید: استاد، حضرتعالی حدود نیم قرن است که به تحصیل و تدریس فلسفه پرداخته‌اید و نزد اساتید مبرز این رشته تلمذ کرده‌اید و همچنین بسیاری از اساتید نسل جدید از شاگردان شما بوده‌اند، آیا هنگام تأمل بر گذشته خود، از عمر صرف شده در این راه افسوس نخورده‌اید و از خواندن فلسفه پشیمان نیستید؟

● نه به هیچ وجه از اینکه فلسفه خوانده‌ام پشیمان نیستم. شاید هم اگر دو مرتبه جوان می‌شدم و می‌خواستم از نو تحصیل را آغاز کنم حتماً فلسفه می‌خواندم با این تفاوت که خیلی جدی‌تر از گذشته می‌خواندم و سعی در جبران نقائص گذشته می‌کردم. اگر این امکان برای من پیش می‌آمد چند برابر آنچه که در گذشته انجام داده‌ام در تحصیل فلسفه می‌کوشیدم. من فلسفه را از همان ابتدا دوست داشتم و الان هم دوست دارم. البته در جوانی بیشتر به موضوعات رشته تحصیلی خودم که فقه و اصول و ادبیات عرب بود پرداختم و از ابتدا فلسفه نمی‌خواندم و شاید اصلاً نمی‌دانستم فلسفه چیست؛ اما بعد بنا به مناسبات و عللی به فلسفه روی آوردم.

تردید: چه شد که ابتدا تحصیلات حوزوی را انتخاب کردید؟
● خوب این برمی‌گردد به پنجاه سال پیش، شما تصور کنید آن زمان، آن هم در یک روستای کوچک در اصفهان چه شرایطی وجود داشت. من در یک خانواده مذهبی رشد کردم؛ اما حقیقتاً نمی‌دانم که بر چه اساس این انگیزه در من پیدا شد؛ گاهی اوقات انسان علل پیدایش انگیزه را نمی‌داند. ولی این انگیزه در نوجوانی در من بروز کرد. شاید معلم مذهبی‌ای که در همان مدرسه ابتدائی داشتم در من تأثیر گذاشت و شاید عوامل دیگری که در ذهنم چندان روشن و واضح نیستند موجب رفتن من به حوزه شدند. در هر حال این راه مشکلاتی هم داشت، کسانی بودند که با تحصیلات حوزوی من مخالفت می‌کردند، خانواده‌ام نیز اگر چه مذهبی بودند اما بنا به علل دیگری مخالفت می‌کردند. در هر حال چون مشتاق بودم راهم را ادامه دادم و نهراسیدم.

با راوی تاریخ فلسفه

دکتر ابراهیمی



تردید: اساتید مشهور شما در حوزه چه کسانی بودند؟

● در حوزه اصفهان دو استاد ادیب داشتیم که در ادبیات عرب شهره بودند؛ یکی مرحوم شیخ محمد علی حبیب‌آبادی که نزد ایشان معنی اللیب را خواندم و دیگری حاج شیخ عباسعلی ادیب حبیب‌آبادی که مطول را نزد ایشان خواندم و هر دو در ادبیات عرب در زمان خودشان کم نظیر بودند. در قم نیز دروس سطح را نزد اساتیدی چون مرحوم مجاهدی، سلطانی طباطبایی، فکوریزدی، آقاشیخ عبدالجواد اصفهانی گذراندم و مدتی در درس خارج مرحوم آیتا... برورجری شرکت جستم. همچنین نزد استاد مرحوم سید محمد داماد اصول را خواندم؛ اما بیشترین مدت تحصیل خارج فقه و اصول را در درس امام خمینی گذراندم.

تردید: تحصیل فلسفه را نزد چه کسی آغاز کردید؟

● از اول فلسفه را با شخصی در اصفهان به نام ضیاءنور آغاز کردم و بعد از آمدن به قم بلافاصله به درس مرحوم علامه طباطبایی وارد شدم.

تردید: گویا شما علاوه بر درس روزانه ایشان، در حلقه خصوصی مرحوم علامه نیز شرکت می‌کردید؟

● بله، من این افتخار را یافتم که در درس روزانه مرحوم علامه طباطبایی - که سالهای متمادی پرجمدار فلسفه اسلامی نه تنها در قم بلکه

باید بگویم در جهان اسلام بودند - شرکت کنم. در آن زمان ایشان اسفار را تدریس می‌کردند که بنا به علی درس اسفار ایشان را تعطیل کردند سپس به ایشان اجازه داده شد که درس شفا را آغاز کنند من در درس شفا نیز شرکت کردم. البته درس روزانه ایشان خوب بود ولی ایشان حلقه خصوصی‌ای داشتند که گفتگوی دوستانه بود و حالت درس نداشت، متن و کتاب خاصی هم در میان نبود مباحث مهم و خاص فلسفی بود که در هر دوره‌ای مطرح و بررسی می‌شد این جلسات هفتگی دو روز شبهای پنجشنبه و جمعه از اذان مغرب تا آخر شب در منزل کسانی که در آن شرکت می‌کردند - که تعدادشان هیچگاه از ده نفر تجاوز نمی‌کرد - تشکیل می‌شد. فکر می‌کنم مجموعاً هفت هشت سال من در این جلسات شرکت داشتم.

تردید: چه کسانی در این جلسات شرکت می‌کردند؟

● این افراد از طلاب فاضل و شناخته شده‌ای بودند که مورد عنایت مرحوم علامه طباطبایی بودند، هر کسی نمی‌توانست به راحتی وارد این مجلس شود، برای ورود باید از صافی یا هفت خان رستم می‌گذشت. این جلسات دوره‌های مختلفی داشت و من در تمام سالهایی که نزد ایشان تحصیل می‌کردم، در این جلسات حضور داشتم. ایشان حرفهای بکر و اساسی‌شان را در این جلسات مطرح می‌کردند و از دقیق‌ترین حرفها و آخرین تحقیقاتشان در این جلسات سخن می‌گفتند این دوره یکی از بهترین یادگارهای عمر من است و از بهترین جلساتی بود که خاطرات شیرین آن را همیشه در ذهنم دارم.

تردید: آیا شما همراه مرحوم طباطبایی در جلساتی که با هانری

کوربین در تهران تشکیل می‌شد حضور داشتید؟

● بله، علاوه بر جلسات شبانه، ایشان سالی سه یا چهار ماه نیز (غالباً در تابستان) با مرحوم هانری کوربین در تهران جلسه داشتند؛ که در این جلسات گروه دیگری شرکت می‌کردند. بنده با یکی از دوستان بنام آقای صائنی زنجانی - که به تازگی درگذشتند - در محضر علامه از قم به تهران می‌آمدیم. آن موقع وسیله خیلی فراهم نبود و غالباً بوسیله اتوبوس با ایشان به تهران می‌آمدیم.

تردید: گویا مدتی نیز نزد مرحوم رفیعی قزوینی از اساتید بنام

فلسفه در دوران معاصر تلمذ کرده‌اید؟

● دورانی که نزد ایشان افتخار شاگردی داشتم خیلی طولانی نبود. من فقط توفیق داشتم که سه ماه تابستان در طول سه سال به خدمت ایشان به قزوین بروم. البته ایشان گاهی در تهران جلساتی داشتند که من نیز در آن شرکت می‌جستم.

تردید: چه شد که به تهران آمدید و با چه انگیزه‌ای به تحصیل در

دانشگاه مشغول شدید؟

● این به شیوه زندگی و سلیقه آدمها در انتخاب این شیوه برمی‌گردد شاید به علت یکسری مشکلات اقتصادی بود که ما مجبور شدیم به تهران بیاییم. وقتی به تهران آمدم به این فکر افتادم که به تحصیلات خود نیز سامانی - البته جدید - بیخشم. چون در آن زمان تحصیلات حوزوی مدرک نداشت و به رسمیت شناخته نمی‌شد؛ آنچه بود فقط اجتهاد بود که کاربرد ویژه خود را داشت. برای ارتزاق مدرک دانشگاهی لازم بود. من هم به این علل اقتصادی و علل دیگر از طریق کنکور وارد دانشگاه شدم تا مدرکی هم داشته باشم.

اسلامی

دینانی



تردید: استاد! اجازه بفرمائید که با رجوع به پاسخ سوال اول وارد بخش بعدی گفتگو بشویم؛ شما فلسفه را چه دیدید و در آن چه یافتید که از نثار عمر خود به پای آن پشیمان نیستید؟

● به هر حال در فلسفه از پی بردن به حقائق عالم، مسائل وجود و عمیق‌ترین مسائلی که انسان با آن مواجه است بحث می‌شود. فلسفه عمیق‌ترین مسائل هستی را مطرح می‌کند. طرح مسأله هستی و کشف حقایق عالم بسیار پرجاذبه هست و بیشتر از هر مسأله‌ای می‌تواند برای انسان جاذبه داشته باشد. فلسفه بنیادی‌ترین مسائل را مطرح می‌کند و بنیادی‌ترین مسائل می‌توانند پرجاذبه‌ترین مسائل باشند؛ بطوریکه هنوز هم جاذبه خود را برای من از دست ندادند.

تردید: با سابقه‌ای که شما در تدریس فلسفه در حوزه و دانشگاه دارید مهمترین مشکل تدریس فلسفه را در آنها چه می‌دانید؟

● تعلیم فلسفه اصولاً چیز است که محتاج استاد خوب می‌باشد؛ حال شاید هر علمی اینطور باشد؛ اما فلسفه خصوصیتی دارد که اگر استاد خوب نباشد، نه تنها مفید نیست بلکه مضر است. اگر دانشجو، استاد خوبی نبیند گاهی کتابهایی می‌خواند که نباید بخواند و گاهی چیزهایی در ذهنش می‌رود که نه تنها مفید نیست، بلکه مضر هم هست؛ و ذهنش آغشته به مسائلی می‌شود که حالت بدآموزی در او ایجاد می‌کند. نداشتن استاد مناسب همواره از مشکلات فلسفه بوده است و استاد خوب همیشه در فلسفه کم بوده است.

تردید: امروز در دانشگاه در زمینه فلسفه اسلامی کتابهایی مانند بدایه و نهایه تدریس می‌شود. آیا شما این کتابها را مناسب می‌بینید؟ آیا لازم نیست که آثار جدیدتری در این زمینه نوشته شود؟

● خوشبختانه، امروز اوضاع کتاب بد نیست. بدایه و نهایه از کتابهایی است که مرحوم علامه طباطبایی نوشته‌اند. ایشان فیلسوف بزرگی بودند و در



تردید: اساتیدتان در دانشگاه چه کسانی بودند؟

● همانطور که عرض کردم؛ حضور من در دانشگاه بیشتر به قصد سامان دادن به تحصیلاتم بود. بسیاری از درسهایی که در دانشکده الهیات تدریس می‌شد؛ مورد نیاز من نبود زیرا خودم آنها را بهتر و کاملتر می‌دانستم و حتی آنها را قبلاً تدریس کرده بودم؛ البته به استثنای بعضی درسها نظیر زبان خارجی، ادبیات فارسی و تاریخ که در این درسها شرکت می‌کردم. در آن موقع که بنده دانشجو بودم آقای جواد مصلح که استاد راهنمای رساله دکتری بنده نیز بودند در دانشگاه تدریس می‌کردند؛ همچنین آقای دکتر حسن ملکشاهی و مرحوم مطهری (که من در دانشگاه شاگرد ایشان نبودم) از اساتید آنزمان بودند.

تردید: چگونه با فلسفه غرب آشنا شدید؟

● تاریخ فلسفه غرب آن زمان را به طور رسمی مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی تدریس می‌کرد. من در درس ایشان بسیار خودم را مقید می‌کردم که حضور پیدا کنم. ایشان نیز خیلی مقید بودند که همه شرکت کنند و استاد خیلی جدی‌ای بودند. هر چند درس ایشان سالهای سال یک جزوه معینی بود؛ ولی بیانات ایشان بسیار مفید و سودمند بود. بعد از کلاس ایشان خودم به مطالعه فلسفه غرب پرداختم.



نیایش فیلسوف

(مجموعه مقالات)

آی‌ف

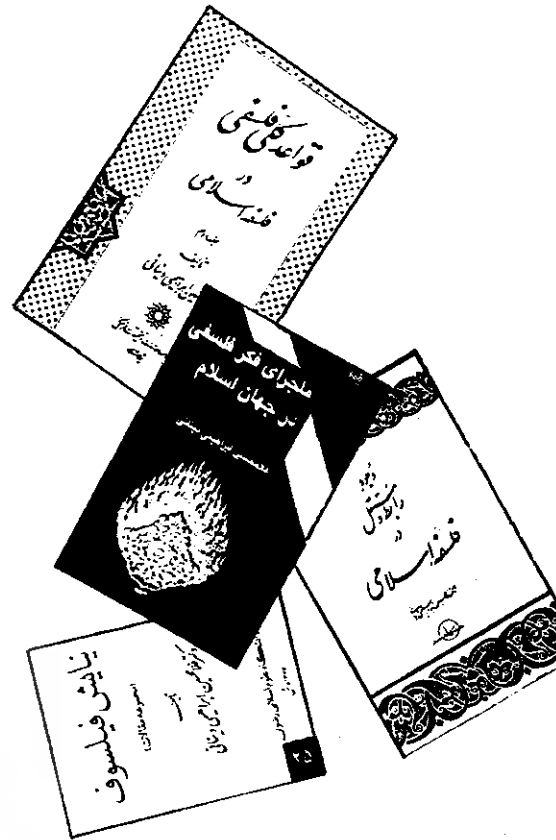
دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

دانشگاه علوم اسلامی رضوی

۱۳۷۷ ه.ش

تردید: به نظر می‌رسد در خود فلسفه اسلامی هم تحولی بوجود نیامده، نبودن یک فیلسوف بزرگ نظیر ملاصدرا در دوران چهارصد سال بعد از او شاهدی بر این مدعاست از این رو حتی بعضی نظر داده‌اند که فلسفه اسلامی به تمامیت خود رسیده است.

● اینکه چرا بعد از ملاصدرا تحولی چشمگیر آنچنانکه شما می‌گویید (البته جای این بحث اینجانیست و گر نه باید دید که اصولاً منظور از تحولات چیست، تحولات خوب هستند یا بد همیشه رو به تکاملند یا نه، شما البته در سؤالتان تحول را مطلوب فرض کردید) بوجود نیامده، این را من به حساب اینکه فلسفه اسلامی به تمامیت خودش رسیده و دیگر مجالی برای تحول ندارد؛ نمی‌گذارم، اصولاً اینکه فلسفه به تمامیت خودش رسیده است؛ یک فکر غربی است، به نظر من تمامیت برای فلسفه معنا ندارد. من چنین اعتقادی ندارم. این یک مقلاریش برمی‌گردد به عظمت شخصیت ملاصدرا؛ اندیشه‌های صدرالمتهلین آنچنان سیطره پیدا کردند که تمام متفکران پس از او را تحت تأثیر قرار دادند. البته خیلی‌ها ملاصدرا را تا صد سال بعد از خودش به عنوان یک فیلسوف نمی‌شناختند. شما در کتابهای معاصرین صدرا می‌بینید، وقتی از او نقل می‌کردند به عنوان «فاضل شیرازی» از او نام می‌بردند تا زمان میرمحمد تقی الماسی و ملاعلی نوری که حوزه تدریس در اصفهان بوجود آمد و توسط آنان (بخصوص ملاعلی نوری که از ظرایف و مطالب مهم اندیشه صدرا آگاهی داشت) کم‌کم افکار ملاصدرا معرفی گردید. مرعوب شدن اشخاص در برابر افکار ملاصدرا علتی مهم است؛ اما این تنها علت نیست، علت‌های دیگری را نیز باید جستجو کرد.



این کتابها حسن سلیقه داشته‌اند. البته باید گفت که نه‌ایه به یک معنا خلاصه‌ای از کتاب اسفار است. ایشان در طول سالهای متعددی که کتابهای صدرالمتهلین را تدریس می‌کردند زیر و بم این کتابها را خوب می‌دانستند. خودشان نیز اهل تفکر اصیل بودند و با یک سلیقه خاصی این کتابها را نوشته‌اند. اینها کتابهای خوبی است البته به شرط اینکه استاد این کتابها را به خوبی تأمل کرده و فهمیده باشد.

تردید: استاد، فلسفه اسلامی نتوانسته مانند فلسفه‌های غربی باعث ایجاد تحولات عظیم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شود گاهی چنین اندیشیده می‌شود که علت این امر ماهیت فلسفه اسلامی است که چندان به زندگی و جامعه و سیاست مرتبط نمی‌باشد. نظر شما چیست؟ ● این سوال شما بیشتر از اینکه فلسفی باشد جنبه اجتماعی دارد. شما می‌گویید که بعد از صدرالمتهلین در غرب تحولاتی ایجاد شده است اتفاقاً زمان زندگی ملاصدرا در ایران هم‌زمان است با زمانی که دکارت در فرانسه ظهور کرد و نشر اندیشه دکارت تحولی عمیق در غرب ایجاد کرد و شاید اغراق نباشد اگر بگوئیم که تکنولوژی جدید و اوضاع فعلی جهان غرب دنباله فلسفه او بوده است. حال چرا در ایران یا به عبارتی در کشورهای شرقی این طور نیست؟ از این جهت می‌گویم این سوالی اجتماعی است که این مشکل را در تمام کشورهای شرقی داریم. در ایران بعد از ملاصدرا تحول هست اما تحولی که بطور کلی منتهی شود به آنچه شما در مورد علاقه‌تان است. نداریم. تکنولوژی و تحولات جدید علمی غرب در ایران اتفاق نیافتاده است، در هند و چین هم اتفاق نیفتاد. این مسأله، مسأله شرق و غرب است؛ نه مسأله ملاصدرا و غیر ملاصدرا، شما می‌بایست سؤالتان را این طور مطرح می‌کردید که چطور شد در غرب تحولات عظیمی روی داد به غرب رسید؟

قواعد کلی فلسفی

در فلسفه اسلامی

جلد دوم

تألیف

غلامحسین ابراهیمی دینانی

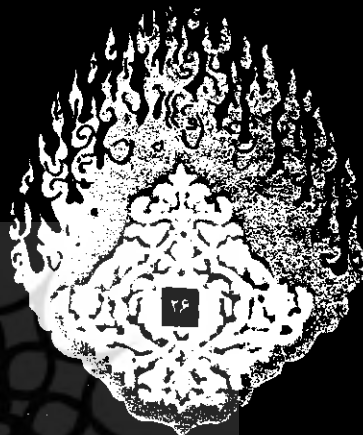


موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران، مشهد

ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام

غلامحسین ابراهیمی دینانی



تردید: استاد، به نظر می‌رسد فلسفه اسلامی و بویژه حکمت متعالیه صدرایی نوعی رنگ قداست به خود گرفته است و کلام صدرالمتهالین کلام آخر تلقی می‌شود و کمتر به نقد و نقادی پرداخته می‌شود.

● نه، من فکر نمی‌کنم که اینطور باشد. اگر کسی اجازه نقد فلسفی ندهد او فلسفه را نفهمیده است. البته ما در دین به یک نوع قداستی قائل هستیم اما در فلسفه باید نقد وجود داشته باشد؛ فلسفه چه قداستی دارد؟ فلسفه تفکر است؛ تأمل است؛ تحقیق و نقد است. اگر در فلسفه‌ای سوال و پرسش و نقد نباشد آن فلسفه می‌میرد. خوشبختانه در حوزه‌های فلسفی جهان اسلام، همواره پرسش و نقد وجود داشته است. ابن سینا و ملاصدرا همواره به نقد دیگران توجه داشتند. به ملاصدرا هم نقد شده است حکیم جلوه در تمامی تحقیقاتی که دارد، در تملیقات فراوانی که به چاپ نرسیده، فراوان بر ملاصدرا ایراد وارد کرده است؛ همچنین افاضی مدرس زنبوزی با همه احترامی که برای ملاصدرا قائل است در بسیاری از جاها نظرات او را نقد کرده و اصلاً راه جدیدی در بحث معاد در پیش گرفته است. خود ملاصدرا نقاد بوده، در شرح شفاء، ابن سینا را نقد کرده است، شیخ اشراق را نقد کرده است. خود حاجی سبزواری و تعلیقه نویسه‌ها اهل نقد بودند. مرحوم علامه طباطبایی در تعلیقه براسفار ملاصدرا را نقد کرده است. علامه به شاگردانشان نیز اجازه نقد می‌دادند و حتی اجازه می‌دادند که خود ایشان را هم نقد کنند، جلساتی که اشاره شد اصلاً فقط نقد بود و مطالب خوب آن بخاطر نقدها بود. من فیلسوف اصلی را که با نقد مخالف باشد ندیده‌ام.

تردید: گرایش اغلب دانشجویان به سمت فلسفه غرب است چرا که گفته می‌شود در فلسفه اسلامی توجه در خوری به مسائل نسل جدید و دنیای تازه و انسان معاصر نمی‌شود و مباحث فلسفه اسلامی مباحثی

فلسفه رواج نداشته است. توجه کنید حتی در ایران که یگانه کشور اسلامی است که نور فلسفه هرگز در آن خاموش نشده است، تحصیل فلسفه آزاد نبوده است. در حوزه‌های علمیه اصولاً فلسفه خوانده نمی‌شده و حتی هم اکنون هم در حوزه نجف به عنوان یک حوزه قدیمی و معتبر، فلسفه تدریس نمی‌شود. در گذشته فلسفه ممنوع بوده، حتی شهریه طلبگی را به گناه فلسفه خواندن قطع می‌کردند. فلسفه خواندن راحت نبوده است. در حوزه قم نیز همین گونه بود. مزاحمتی که برای درس استاد مرحوم علامه ایجاد شد ناظر به همین ماجراست، تازه ایشان مرد ملایمی بودند، اگر آدم تندی بود چه بسا بساطش را جمع می‌کردند و از شهر بیرون می‌انداختندش. چرا؟ چون فلسفه را موجب خرابی ذهن طلبه‌ها می‌دانستند و می‌گفتند فلسفه طلاب را از فقه و اصول باز می‌دارد! فکر می‌کردند فلسفه ذهن طلبه را منحرف می‌کند و با دین مخالف است! حتی ملاصدرا را تکفیر می‌کنند! شما چه انتظاری از فلسفه در چنین فضایی دارید؟ با توجه به ممانعتها و مشکلاتی که ایجاد شده باید از همین مقدار تحولی که اتفاق افتاده متشکر باشیم. به همین علت است که من می‌گویم سوال شما به جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی ما برمی‌گردد. این نقص فلسفه ما نبوده است، فلسفه ما خوب بوده است ولی شرایط اجتماعی و فرهنگی ما طوری بوده که مجال به رشد فلسفه نداده است. در غرب هم همینطور بوده، تا هنگام سيطرة کلیسا فلسفه اینطور که امروز هست نبوده، علاوه بر این فلسفه در غرب آن قید و بندهایی که در حوزه ما وجود دارد را نداشته است. به هر حال با توجه به رشد علاقه به فلسفه در بعد از انقلاب امیدوارم در آینده شاهد تحولات فلسفی باشیم.

وجود
را بطل
»

فلسفه اسلامی

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی



صرفاً انتزاعی است؟

● نه، فقط مسأله انتزاعی که نیست؛ فلسفه است و انتزاع هم عیبی ندارد مسائل فلسفی، مسائل فلسفی است و فلاسفه اسلامی هم مسائل عمیق فلسفی را مطرح کردند مسأله‌ای که در زمان ما پیدا شده البته که به این صورت امروزی و جدید در فلسفه اسلامی نبوده و نیست اما ریشه‌های آنها در فلسفه اسلامی هست، نه در فلسفه اسلامی که در همه فلسفه‌های گذشته، فلسفه یک حقیقت واحد است ولی صورتش عوض می‌شود. تمام مسائل جدیدی که در فلسفه غرب امروز مطرح می‌شود - من با علم کاری ندارم که ساحتی دیگر است - همه در گذشته، یونان و اسلام، ریشه دارد. اگر کسی فلسفه گذشته را خوب بداند و خود فیلسوف باشد می‌تواند به راحتی بین گذشته و امروز ارتباط برقرار کند اما اگر ما کسی را نداریم که آن مسائل را نشان دهد و به شکل جدید و متناسب روز مطرح کند از ضعف ماست. ملاصدرا مسائل فراوانی دارد که هم تناسب کامل با مسائل روز دارند و هم بعضی از آنها بسیار نوتر از مسأله‌هایی هستند که اروپائیان مطرح می‌کنند. اگر کسی را نداریم که بتواند مطرح کند از ضعف ماست از ضعف ملاصدرا و... نیست.

تردید: شما با انتشار دماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، قدم بزرگی در این زمینه برداشته‌اید و با بررسی علل و عوامل پیدایش مسائل فلسفی در جهان اسلام به روایت تاریخ فلسفه اسلامی پرداخته‌اید.

● چنانکه اشاره کردید نگاه به تاریخ فلسفه با این سبک مستلزم آشنایی دقیق با گذشته، محیط و آثار هر فیلسوفی می‌باشد. مثلاً برای آشنایی با ملاصدرا نباید به خواندن اسفار اکتفا کنیم. بلکه باید توجه داشته باشیم که چطور شد اصلاً ملاصدرا بوجود آمد و چطور توانست اسفار را بنویسد. ملاصدرا باید در تاریخ فکرش مطالعه شود. چرا ملاصدرا، ملاصدرا شده است؟ برای اینکه احاطه به تاریخ گذشته‌اش داشت، او تمام اندیشه‌های فلسفی در جهان اسلام (در تمام حوزه‌های فکری مشاء و اشراق حتی مکاتب کلامی (معنزه و اشاعره) و حتی حوزه حدیث اهل بیت عصمت و طهارت) را می‌دانسته است که توانسته کتاب عظیمی چون اسفار را بنویسد و یک سیستم فکری و مکتب جدیدی بنام حکمت متعالیه ایجاد کند. آن کسی که می‌خواهد اسفار را خوب بفهمد باید تاریخ پیش از ملاصدرا و اندیشه‌های پیش از او را خوب بشناسد؛ تا توان ارتباط دادن گذشته را با ملاصدرا داشته باشد. اساساً بدین طریق می‌تواند ببیند تحولات چگونه شکل گرفته است و حتی می‌تواند پلی بزند و با اندیشه‌های جدیدی که در غرب مطرح می‌شود و با فیلسوفان غربی گفتگو کند ما می‌توانیم با جدیدترین فیلسوفان غرب دیالوگ (گفتگوی زنده) داشته باشیم. منتهی باید این افراد را تربیت کنیم. بله، اگر فقط به خواندن متن قناعت کنیم، عمری را صرف متن کنیم، اما نتوانیم بین این متن که می‌خوانیم با گذشته و حال و آینده آن و خود ارتباط برقرار کنیم. موجب انزوای خود شده‌ایم و نشان داده‌ایم که حرفی برای گفتن نداریم. ببینید یک فردی مثل ابن حزم حرفهایی در کتابهایش دارد که با جدیدترین نحله‌های فلسفی غرب قابل مقایسه است. غزالی نیز دارای حرفهایی بسیار جدی و زنده است؛ هر چند که بر حسب ظاهر فیلسوف نیست و متکلم است. اصلاً بسیاری از مسائل فلسفی در حوزه فلسفه اسلامی در اثر ایرادهای متکلمینی امثال غزالی به فلاسفه پیدا شدند شاید من بتوانم ادعا کنم هیچ کس فلسفه اسلامی را نمی‌تواند بفهمد مگر ایرادها و نزاعهای بین متکلمین و فلاسفه را بداند.



سخنای عشق آغازم که تیرمید بد دل ترا
خار یها ز سر بریدن من این کجایم کردم

کبریت بهرم بود و دانه از او با کرم
کجا نانی می‌جلبی که بگیت من سفر کردم

نندیا نه به با این دل شمع زنده کردم
بستان آن رشته ز تو فراق

چه سبها بود آن سبها به شب زینت بودم
بروز آن تیرمید غمخوار کرم در او

نگردنیالی از عشقت لب زهر خموشی
نخن اندی بر لب من حکایت مختر کردم

بهر کوی می‌طلبی بستم داد پیش کرم در
بیم بستیج و کس از کس ز کردم
زود زنده درون دامن سخن دیدم کردم



نمی‌تواند بفهمد مگر ایرادها و نزاعهای بین متکلمین و فلاسفه را بداند. فلسفه اسلامی ترجمه فلسفه ارسطو نیست. آنچه من اسمش را فلسفه اسلامی می‌گذارم آن چیز است که از برخورد متکلمان و فیلسوفان بوجود آمده؛ هرچند از یونان آمده باشد. توجه کنید «نقد» متکلمین بر فلاسفه - آنچه شما می‌گویید نبوده، اما در واقع بوده - نقد وحشتناک، نقد جانانه، مثل نقد غزالی و شهرستانی که فلاسفه را به تأمل واداشتند.

تردید: در سنت فلسفه اسلامی عنایتی به تاریخ فلسفه نمی‌شود، ما یک تاریخ فلسفه اسلامی مانند نمونه‌های غربی آن نداریم! الا این حرکت جدیدی که به نظر می‌رسد با حضرت تعالی آغاز شده است، علت کم عنایتی گذشتگان به این امر چه بوده است؟

● توجه داشته باشید تاریخی‌نگری یک مقداری جدید است. ما اگر تاریخی‌نگر باشیم و مسائل فلسفی را در تاریخ خودش ببینیم قدرت ما بیشتر می‌شود و می‌توانیم بهتر جایگاه خودمان را ببینیم و بیابیم. در غرب هم به تاریخ کمتر توجه می‌شد. البته تاریخی‌نگری خوب است اما زیانهای هم دارد زیرا بشر را به الحاد هم نزدیک می‌کند، این خطر را دارد. اما اگر درست برخورد شود می‌توان از آن سود هم جست. ولی حالا ما باید آنرا غنیمت بدانیم و این سرمایه‌هایی که داریم و اسمش فلسفه اسلامی است و سرمایه‌ای غنی نیز می‌باشد را با آن دید تاریخی‌نگر بنگریم. اگر ما با این دید میراث فلسفی خودمان را ببینیم و با این دید تفلسف کنیم و بفلسفیم و فکر فلسفی ارائه دهیم خیلی حرفها برای گفتن داریم و می‌توانیم داشته باشیم.

تردید: چگونه می‌شود میان فلسفه اسلامی و فلسفه‌های جدید دیالوگ برقرار کرد وقتی فلسفه‌های جدید نظامهایی مانند فلسفه اسلامی را با آنکه ما بعدالطبیعی کنار زده‌اند و وارد پژوهش در حوزه‌هایی متفاوت شده‌اند؟

● من متافیزیک را انگ نمی‌دانم. اصلاً متافیزیک اساس فلسفه است و اگر روزی مابعدالطبیعه از فلسفه برود، فلسفه می‌میرد. فوت فلسفه تنها زمانی است که متافیزیک از آن جدا شود. اما اینکه چطور انسانی که به متافیزیک فکر می‌کند می‌تواند با فلسفه‌های تحلیلی و وجودی معاصر که احیاناً با متافیزیک مخالف هستند؛ ارتباط برقرار کند؟ این همان نکته‌ای است که بنده در سوالهای پیشین به آن اشاره کردم. اتفاقاً بیشترین مخالفت با متافیزیک در جهان اسلام بوده است. بیشتر متکلمان ما با متافیزیک مخالف بوده‌اند. همین افکاری که در فلسفه تحلیلی امروز مطرح است، در میان متکلمان ما و خرده‌گیران بوعلی و ملاصدرا هزاران سال پیش وجود داشته است. با این دید تاریخی می‌توانیم با فلسفه‌های امروز ارتباط برقرار کنیم. مثلاً همین علم اصول ما با فلسفه‌های تحلیلی بقدری نزدیک است که گویی برادرند البته فلسفه تحلیلی، فلسفه تحلیلی است و علم اصول، علم اصول است. علم اصول پنجاه درصد (البته من بیشتر ادعا می‌کنم) مدیون فلسفه اسلامی است. اگر فلسفه اسلامی نبوده علم اصول به این قوتی که در حال حاضر در صحنه است حاضر نبود. ما به یک عالمی نیاز داریم که علم اصول را خوب بداند و فلسفه تحلیلی را نیز خوب بداند تا بتواند اینها را با هم مقایسه نماید و نشان دهد که آنچه در فلسفه تحلیلی امروز مطرح است گاهی نظیر آن و بهتر از آن در علم اصول مطرح شده است. این کارها انجام نشده است و شما چون انجام نشده می‌گویید نداریم؟

تردید: همانطور که می‌دانید این مسائل و پرسشها در شرایط خاصی مطرح می‌شود و زمان خاصی را می‌طلبد. می‌توان گفت بدلیل فقدان این شرایط در گذشته ذهن اندیشمندان ما به این مسائل معطوف نبوده یا اگر هم بوده به آنها چنان اهمیتی را که امروز می‌تهد، نمی‌نهادند.

● حرف شما درست است. مسلم است که هر حرفی در شرایط خاصی معنا دارد؛ اگر شرایط آن مسأله نباشد، آن مسأله مطرح نمی‌شود. اما از طرفی فیلسوف خیلی تابع شرایط نیست. فیلسوف اگر بخواهد تسلیم شرائط باشد، باید انفعالی عمل کند فلسفه ضمن اینکه در شرایط بوجود می‌آید و رشد می‌کند قادر به تغییر شرایط نیز هست. یعنی تحت شرایط، توانایی تغییر همان شرایط را نیز دارد. یک فیلسوف اسلامی می‌تواند سرمایه‌ای را که دارد و مطالبی را که متفکران گذشته ما گفته‌اند با آنچه که امروز در غرب مطرح است، مقایسه کند و به این طریق می‌تواند به دست آوردهای عظیم فلسفه اسلامی در برابر فلسفه غرب دست یابد. فلسفه امروز غرب که از عدم به وجود نیامده است. بلکه آنها به گذشته توجه کرده‌اند تا به نتایج امروز رسیده‌اند بطور کلی هیچ فیلسوفی نمی‌تواند بدون توجه به سنتهای گذشته حرف تازه‌ای بزند شما فکر نکنید که فلاسفه غرب که حرف تازه‌ای می‌زنند، یکمتر به از عدم بوجود آمده‌اند و از خلایق خارج شده‌اند و این حرفها را می‌زنند. آنها به مکتبهای گذشته توجه داشته‌اند و ثمره آنها را در فلسفه‌های امروز غرب می‌بینیم. ما هم می‌توانیم با زنده کردن سنت فلسفی خود، از عهده مشکلات معاصر برائیم. ما در فلسفه می‌توانیم حرفهایی برای گفتن داشته باشیم و مانند علوم مجبور به پیروی از غرب نباشیم.

تردید: استاد، با زندگی شما آغاز کردیم و به شما ختم می‌کنیم. معمولاً فلاسفه خصوصاً در فرهنگ ما آدهمهای خشک و منطقی شناخته می‌شوند. کمتر اهل فلسفه‌ای بوده است که با عالم هنر هم انس و الفتی داشته باشد، رابطه شما با هنر بویژه شعر و موسیقی چگونه است؟

● من هنرمند نیستم اما به هنر بسیار علاقه دارم، به موسیقی هم خیلی علاقه دارم آن هم علاقه‌ای ژانداالوصف. به موسیقی همیشه گوش می‌دادم و گوش می‌دهم. البته این در جواب سوال شماست و گرنه حکم شرعی آنرا باید از قیقه من حیث قیقه بپرسید! در باب شعر هم همینطور، من با شعر زندگی می‌کنم و کمتر هفته و شبی اتفاق می‌افتد که در آن شعر نخوانم. از ابتدای جوانی هم به شعر علاقه داشتم و حتی زمانی شعر هم می‌گفتم. در حوزه که بودیم علی‌رغم آنکه شعر رواج نداشت و به کسی که اهل شعر بود به چشم کسی که اهل درس و بحث نیست می‌نگریستند ما (ضمن درس و بحث) شعر هم می‌گفتم و انجمن شعری هم برپا کردیم؛ تا اینکه زمانی علامه طباطبائی نمایانم از کجا متوجه شده بودند که بنده به انجمن شعر راه دارم و شعر می‌گویم؛ خیلی دوستانه (ایشان خیلی لطف داشتند و بسیار بزرگواری بودند و از سراپای وجودشان محبت می‌بارید) و با لحن بسیار آرام و قشنگی گفتند: فلاتی شنیدم شعر می‌گوی؟ (البته خودشان هم شعر می‌گفتند) گفتم: بلی، فرمودند: خوب است، اما اگر آدم تعلق به شعر پیدا کند و زیاد دنبالش برود، ذهنش تخیلی بار می‌آید و برای شما که فلسفه می‌خوانید شاید زیاد مناسب نباشد؛ و با تلمیح و اشاره به من فهماندند که کمتر سراغ شعر بروم. همین حرف در من اثر عمیقی گذاشت و از آن موقع در واقع شعر نگفتم، اما هیچوقت شعرخواندن را ترک نکردم. خصوصاً با حافظ و مثنوی بسیار مأنوسم و شعر شمرای جدید را هم می‌خوانم.

تردید: از شما سپاسگزاریم.

